



## A Review of French Orientalists' Studies on *Tārīkh-i Jahāngushāy* and *Jami' al-Tawārikh*

Zeinab Sadat Abtahi<sup>1</sup>

Ph.D Candidate, Persian Language and Literature, University of Tehran

Received: July, 31, 2019; Accepted: February, 29, 2020

Among the historical books written during the Mongol era, *Tārīkh-i Jahāngushā* (The History of The World Conqueror) by Aṭā Malek Joveynī and *Jami' al-Tawārikh* (Compendium of Chronicles) by Rashid al-Din Hamadāni stand out as superior to other books for a variety of reasons and are typically regarded as distinct and privileged sources. About five hundred years after the Mongol invasion over much of Asia, in nineteenth-century Europe, where philological researches were prevalent in the circles of orientalists, these two books were favored by some French scholars. The reason for such acceptance was that, on the one hand, they had not forgotten reminiscences of the relation between their kings and the Mongol rulers during the Crusades and, on the other hand, the narrative of Iranian historians about the Mongol invasion and conquest was interesting to them. Thus, based on the numerous manuscripts available at the Royal Library of Paris, they launched an extensive research on the content of these two books and their authors, and published the results of their studies, along with excerpts from the books and translations into French. The present article attempts to critically analyze these studies while introducing them. Familiarity with such research studies, if accompanied by consideration of the works done in recent decades, can provide a clear picture of the approaches of Western Orientalists in dealing with the historical texts of Iran and Islam in the last two centuries.

**Keywords:** Mongol Period, *Tārīkh-i Jahāngushā*, *Jami' al-Tawārikh*, Orientalism, French Orientalists

---

1. Email of the author: abtahi.zb@gmail.com

## نقد و بررسی تحقیقات شرق‌شناسان فرانسوی در باب تاریخ جهانگشا و جامع‌التواریخ

زینب سادات ابطی<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۵/۹؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۲/۱۰

(از ص ۱ تا ص ۱۸)

در میان کتب تاریخی که در دوره مغول نوشته شده تاریخ جهانگشای جوینی و جامع‌التواریخ رشیدی به دلایل گوناگون سرآمد سایر کتاب‌هایند و در نوع خود مآخذی ممتاز تلقی می‌شوند. حدود پانصد سال پس از حمله مغولان و تاخت و تاز آنها در مناطق وسیعی از آسیا، در اروپای قرن نوزدهم میلادی که شرق‌شناسی با رویکرد متن‌محور در محافل فرهنگی آن رواج یافته بود، این دو کتاب مورد اقبال برخی شرق‌شناسان فرانسوی قرار گرفت که از یک سو، خاطره ارتباط پادشاهان خود را با امرای مغول در جریان جنگ‌های صلیبی از یاد نبرده بودند و از دیگر سو، روایت تاریخ نویسان ایرانی از کیفیت کشورگشایی و اعمال مغولان برایشان جالب توجه بود. بنابراین، بر اساس نسخه‌های خطی پرشماری که اغلب در کتابخانه سلطنتی/ ملی پاریس در اختیارشان بود، دست به تتبعات گسترده‌ای درباره محتوای دو کتاب یادشده و احوال نویسندگان آن زدند و حاصل تحقیقات خود را به همراه بخش‌هایی از این دو کتاب و ترجمه فرانسوی آن به طبع رسانیدند. سعی نوشتار حاضر مصروف بر این است که پژوهش‌های منتشرشده آنان را در این زمینه معرفی کند و به نقد و تحلیل آن بپردازد. آشنایی با این گونه تحقیقات، اگر با ملاحظه کارهای صورت‌گرفته در دهه‌های اخیر نیز همراه شود، می‌تواند تصویر روشنی از شیوه‌ها و رویکردهای شرق‌شناسان غربی در مواجهه با متون تاریخ ایران و اسلام در دو قرن اخیر به دست دهد.

**واژه‌های کلیدی:** دوره مغول، تاریخ جهانگشا، جامع‌التواریخ، شرق‌شناسی، شرق‌شناسان فرانسوی، ایران‌شناسی.

### مقدمه

در قرن نوزدهم میلادی که نقطه اوج شرق‌شناسی از منظر فقه‌اللغوی (فیلولوژیک) در اروپا محسوب می‌شود، متون بسیاری از عربی و فارسی به زبان‌های اروپایی ترجمه شد. در این میان، متون مربوط به تاریخ اسلام و به طور خاص ایران در مرکز توجه قرار گرفت. آنچه در این گونه منابع کنجکاو شماری از شرق‌شناسان را بیشتر برانگیخت

بخش‌های مربوط به حمله مغول به سرزمین‌های اسلامی بود. تاریخ‌نگاران اروپایی، به دلیل تاخت و تاز وسیع این قوم در چین، نواحی که در قرن اخیر به آسیای مرکزی معروف شده و بخش‌هایی از روسیه و علی‌الخصوص به علت ارتباط دول پادشاهی اروپا با برخی فرمانروایان مغول در جریان جنگ‌های صلیبی<sup>(۱)</sup> و همچنین آمد و شد مبلغان مسیحی و بازرگانان اروپایی به قلمرو امرای مغول، که گزارش‌های آن در قالب سفرنامه‌هایی نوشته شده است،<sup>(۲)</sup> با مغولان سابقه ارتباط و آشنایی داشتند و بنابراین نزد آنها روایت مورخان ایرانی از کیفیت پیشروی این قوم ویرانگر و شرح افعال و احوال و آداب آنان جذابیت خاصی داشت. از سویی دیگر، می‌دانیم که یکی از وجوه تمایز کتاب‌هایی که نخستین بار واقعه یورش مغولان به ایران را روایت کرده‌اند نسبت به کتب تاریخی که در ادوار قبلی نوشته شده فارسی بودن آنهاست و این مسأله بیش از هر چیز به دلیل نضج و پختگی زبان فارسی در پایان سیر تطوّر پانصدساله خود است و هم بدان دلیل که پدیدآورندگان این قبیل آثار زبان فارسی را به قدر کافی مقبول و مستند می‌دیدند که بتوانند راوی وقایع تاریخی باشد. همان گونه که ادوارد براون متذکر شده، «در هیچ عصری ظهور این همه کتب تاریخیه در زبان فارسی با این درجه از کمال و تحقیق و تنقیح سراغ نداریم» (براون، ۱۹۱۰: ج). در صدر متون تاریخی این دوران، هم به لحاظ تقدّم زمانی و هم از حیث اعتبار و وثاقت اطلاعات، *تاریخ جهانگشا و جامع‌التواریخ* قرار دارد و باقی تواریخ این حوزه بخش وسیعی از معلومات خود را از این دو کتاب گرفته‌اند. نویسندگان این دو مأخذ ذی‌قیمت یا خود بی‌واسطه شاهد برخی جنگها، فتوحات، آداب و اعمال حاکمان مغول بوده‌اند یا این مسائل را به طور مستقیم از امرا و شاهدان مغول شنیده بوده‌اند.

بنابراین، در قرن نوزدهم مطالعه و تحقیق درباره دو کتاب نامبرده، که به تفصیل واقعه حمله چنگیز و جانشینانش را به مناطق گوناگون ایران بازگو می‌کنند، نزد برخی مستشرقان اهمیت مضاعف یافت. لیکن در این حوزه، شرق‌شناسان فرانسوی بر دیگر هم‌تایان اروپایی خود فضل تقدّم داشتند و به تبع، از حاصل تحقیقات آنها سایر شرق‌شناسان اروپایی بهره فراوان بردند. تحقیقات آنان، که معرفی و تحلیل آن موضوع این نوشتار است، یا ترجمه بخش‌هایی از این متون به زبان فرانسه است که آن را همراه با حواشی مبسوط به چاپ رسانیده‌اند یا کتاب‌ها و مقالاتی مستقل است که در ضمن آنها از منابع فارسی بهره برده‌اند. بررسی چنین موضوعی البته برای شناخت دقیق سیر

مطالعات ایران‌شناسی در فرانسه با رویکرد تاریخی اهمیت بسزایی دارد و می‌تواند راه را برای نقد و سنجش دستاوردهای آنان هموار سازد.

### ۱. تحقیقات در مورد تاریخ جهانگشا

#### ۱-۱. توضیحاتی درباره کتاب

علاءالدین عطاملک جوینی (درگذشته ۶۸۱ ه.ق.)، مؤلف تاریخ جهانگشا، از جانب هولاکو و پسرانش آباقا و تکودار، معروف به احمد، مدت بیست و چهار سال حاکم بغداد و عراق عرب بود، ولی کتاب خود را پیش از آن در حدود سال ۶۵۸ ه.ق. تألیف کرد. این کتاب ابتدا با شرح آداب و رسوم مغولان و سرگذشت چنگیزخان و خروج وی به طرف غرب و فتوحات او آغاز می‌شود و با ذکر حوادث سال ۶۵۵ ه.ق.، یعنی یک سال پیش از فتح بغداد، خاتمه می‌یابد. کتاب مشتمل بر سه مجلد است. مجلد اول درباره فتوحات چنگیز خان و حکومت فرزند او، اکتای قآن، و فرزند اکتای، کیوک خان، است و اختلافات بر سر قدرت و اوضاع دوره فترت میان سلطنت اوکتای و جلوس منگوقاآن. مؤلف در مجلد دوم تاریخ خوارزمشاهیان را نقل کرده و در مجلد سوم دنباله وقایع مزبور در مجلد اول را پی گرفته، یعنی از جلوس منگوقاآن تا فتح قلعه الموت و انقراض اسماعیلیه به دست هولاکو. اولین و برجسته‌ترین چاپ کتاب همان تصحیح علامه محمد قزوینی است که آن را در سال‌های ۱۹۱۱، ۱۹۱۶، ۱۹۳۷ م. در سه مجلد به همراه مقدمه مفصل در شرح حال مؤلف و تعلیقات و فهرس به همراه مقدمه انگلیسی ادوارد براون در انتشارات بریل لیدن به عنوان شماره شانزدهم مجموعه کتاب‌های اوقاف گیب به طبع رساند.

#### ۲-۱. تحقیقات کاترمیر

اتین مارک کاترمیر<sup>(۳)</sup> (۱۷۸۲-۱۸۵۷ م.) یکی از شرق‌شناسان صاحب‌نام قرن نوزدهم است که نقش مهمی در معرفی، چاپ و ترجمه آثار عربی و فارسی به زبان فرانسه داشت. وی از جمله شاگردان سیلوستر دوساسی<sup>۲</sup> بود که او نیز خود مستشرق برجسته و مترجم آثار متعدد ادبی و تاریخی فارسی و عربی همچون *منطق الطیر* عطار بود. وی از سال ۱۸۱۹ م. کرسی استادی زبان عبری، سریانی و کلدانی را در کُلژ دو فرانس<sup>۳</sup> در اختیار گرفت و از ۱۸۳۲ م. به تدریس زبان فارسی در مدرسه السنه شرقیه<sup>۴</sup> پرداخت. از

1. Étienne-Marc Quatremère
2. Silvestre de Sacy
3. Collège de France
4. École des langues orientales

میان کارهای او در حوزه تاریخ می‌توان به تصحیح و چاپ مقدمه ابن خلدون و ترجمه بخش بزرگی از کتاب *السلوک لمعرفة دول الملوك* نوشته تقی‌الدین مقریزی، مورخ مشهور مصری، اشاره کرد (Messaoudi, 2012).

کاترمر مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخ جهانگشا» در مجله *ذخایر مشرق زمین*<sup>۱</sup> (1809) به چاپ رساند. وی طی این مقاله شرح حال مفصلی از علاء‌الدین عظاملک جوینی صاحب کتاب آورده که به عقیده علامه قزوینی هر چند خالی از اشکال نیست، اما جامع‌ترین و مفیدترین پژوهشی است که تا زمان او (قزوینی) درباره این کتاب انجام شده است (قزوینی، ۱۹۱۱: ۱). با مقایسه شرح حالی که کاترمر در این مقاله و قزوینی در مقدمه خود راجع به جوینی نگاشته‌اند، می‌توان گفت هر اطلاعاتی که کاترمر درباره این شخص به دست داده در مقدمه قزوینی نیز تکرار شده، با این توضیح که قزوینی علاوه بر مراجعه به منابع مورد استفاده کاترمر، یعنی *روضه الصفا* میرخواند، *حبيب السیر* خواندمیر، *جامع‌التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله و *تاریخ الاسلام* ذهبی، به مآخذ دیگری همچون *تاریخ و صاف* و *تاریخ گزیده* مستوفی خصوصاً درباره احوال خاندان و فرزندان عظاملک جوینی استناد نموده و برخی وقایع را با جزئیات بیشتری ذکر کرده است؛ از جمله مصائبی که در اواخر کار به وی رسید و در نهایت منجر به مرگ او شد. در ماجرای سعایت مجدالملک یزدی علیه جوینی، قزوینی با مراجعه به دو رساله‌ای که او در اواخر عمر به نگارش درآورده، یعنی *رسالة تسلیة الاخوان* و رساله دیگر از تصنیفات نویسنده که نام آن معلوم نیست (همان: مح)، از زبان شخص جوینی به عنوان شاهد ماجرا جزئیات دقیق‌تری از تهمت‌هایی که بر او وارد آمده و به سبب آن آزار و شکنجه‌های بسیاری را متحمل شده است نقل می‌کند. این جزئیات در شرح حال نوشته کاترمر، بخصوص در آن قسمت که جوینی براءت ساحت خود را از این اتهامات با ذکر شواهد اثبات می‌کند، نیامده است. البته کاترمر به جز این مورد، باقی ماجراها را به واسطه مختصری که میرخواند (درگذشته ۹۰۳ ه.ق.) از *رسالة تسلیة الاخوان* آورده نقل کرده است (Quatremère, 1809: 234)، و به علت همین عدم مراجعه مستقیم به رساله نامبرده دچار اشتباه شده و تصور کرده است که «این رساله بی‌شک به عربی نوشته شده است» (Ibid.). قزوینی به *تسلیة الاخوان* موجود در کتابخانه ملی پاریس، که ذیل یکی از نسخ *تاریخ جهانگشا* نوشته شده بوده، استناد نموده است، اما کاترمر موفق به مطالعه آن نشده، زیرا این نسخه<sup>(۴)</sup> بعد از فوت وی به کتابخانه پاریس وارد شده بود.

1. *Fundgruben des Orients/ Mines de l'orient*

مسأله جالب توجه دیگر این که کاترمر چنین پنداشته است که تاریخ جهانگشا مجلدات دیگری نیز داشته که مفقود شده است و دلیل وی برای اثبات این مدعا آن است که مؤلف تا ۶۸۱ ه.ق. در قید حیات بوده، ولی در کتاب او وقایع تنها تا سال ۶۵۵ ه.ق. و انقراض سلسله اسماعیلیان الموت به دست هولاکو نقل شده است و از شرح واقعه فتح بغداد به دست هم او و سپس توصیف حکومت بیست و چهارساله عطاملک جوینی بر این شهر سخنی به میان نمی‌آید. بر این اساس، کاترمر در مقاله خود عنوان کرده است که کتاب تاریخ فردی با نام نیک‌پی بن مسعود، که خلاصه تاریخ جهانگشا است و نسخه پرحجمی از آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است،<sup>(۵)</sup> شرح واقعه فتح بغداد را در خود دارد، حال آنکه در دستنویس تاریخ جهانگشا که او مقابل خود داشته چنین شرحی مفقود است (Quatremère, 1809: 233). بنابراین، نتیجه گرفته که احتمالاً وصف این رویداد در نسخه‌های دیگر تاریخ جهانگشا ضبط شده است. اما نیک‌پی بن مسعود در کتاب خود خلاصه ذیل خواجه نصیرالدین طوسی (درگذشته ۶۷۲ ه.ق.) در شرح واقعه بغداد را که در انتهای برخی از نسخ تاریخ جهانگشا آمده<sup>(۶)</sup> ذکر کرده و به همین دلیل امر بر کاترمر مشتبه شده که این ذیل نوشته عطاملک جوینی و متعلق به بخش‌های مفقود تاریخ اوست. علت اصلی سکوت جوینی در دوران امارت بیست و چهارساله او بر عراق احتمالاً اشتغال وی به وظایف حکومتی بوده که بلافاصله پس از فتح بغداد به وی سپرده شد.

### ۳-۱. تحقیقات دفرمیری

شارل فرانسوا دفرمیری<sup>۱</sup> (۱۸۲۲-۱۸۸۳ م.) از دیگر مستشرقان فرانسوی است که درباره متون عربی و فارسی به تحقیق پرداخته است. وی شاگرد کاترمر بود و زبان فارسی را نزد او آموخت. وی همچنین به استاد خود پیشنهاد داد تا تدریس تاریخ اسلام در مدرسه السنه شرقیه را بر عهده بگیرد، ولی به دلایل مختلف پیشنهاد او عملی نشد و هنگامی که کاترمر در سال ۱۸۷۵ م. درگذشت، دفرمیری امید داشت که خود صاحب کرسی او در مدرسه مذکور شود. اما شیفر<sup>۲</sup>، مستشرق مشهور دیگر، جایگزین کاترمر گشت و دفرمیری هم به تدریس زبان و ادبیات عرب مشغول شد و از سال ۱۸۶۹ م. به عضویت فرهنگستان «کتیبه‌ها و علوم ادبی»<sup>۳</sup> فرانسه درآمد (Richard, 1994).

1. Charles François Defrémery
2. Charles Schefer
3. Académie des Inscriptions et Belles-Lettres

پژوهش دفرمری در مورد تاریخ جهانگشا چنین است که او در مجله آسیایی<sup>۱</sup> دو مقاله مبسوط در مورد تاریخ اسماعیلیه تألیف کرده است، یکی در مورد اسماعیلیان شام و دوم درباره اسماعیلیان ایران. در مقاله اول، وی در دو موضع، که مربوط به تاریخ اسماعیلیان الموت در ابتدا و انتهای کار آنها است، به تاریخ جهانگشای جوینی ارجاع می‌دهد (Defrémery, 1855: 39, 47). اما در مقاله دوم که مشخصاً به اسماعیلیان ایران اختصاص دارد، او به طور گسترده به کتاب مزبور استناد می‌جوید، به طوری که طبق گفته وی بخش سوم تاریخ جهانگشا بیش از هر کتاب دیگری در خصوص اصول اعتقادی و تاریخ اسماعیلیان ایران از آغاز تا انتها مورد توجه او قرار گرفته است (Defrémery, 1856: 357f.) و برخلاف شخص دفرمری، تاریخ پژوهان معاصر او موفق نشده‌اند تا به طور مستقیم از این منبع ذی‌قیمت بهره ببرند (ibid., 358f.). دفرمری در آن زمان قصد داشت تا ترجمه بخش مورد بحث را همراه با توضیحات منتشر کند. جدای از تصمیم او برای ترجمه قسمت مربوط به اسماعیلیه، آن‌چنان که خود عنوان می‌کند، او سه نسخه خطی از تاریخ جهانگشا را در اختیار داشته که مبنای کار ترجمه‌اش از دو بخش کوتاه دیگر از جلد اول این کتاب قرار گرفته است (loc. cit.). این دو بخش عبارتند از «ذکر خروج تارابی» و «ذکر جغتای» که پیش از انتشار مقاله‌اش راجع به اسماعیلیه، آن را در تعلیقات ترجمه خود بر بخشی از حبیب‌السییر خواندمیر، که شامل تاریخ خانان مغول و ترکستان و ماوراءالنهر می‌شود، به چاپ رساند (Defrémery, 1853). از آنجا که این هر دو قسمت مربوط به تاریخ ماوراءالنهر بعد از حمله چنگیز به این منطقه می‌شود (تارابی غربال‌بند در بخارا در سال ۶۳۶ ه.ق. شورش و غوغا به راه انداخت و قلمرو حکومت جغتای فرزند چنگیز خان هم در ماوراءالنهر واقع بود)، دفرمری برگردان این دو بخش را در انتهای ترجمه مذکور از حبیب‌السییر جای داده است.

## ۲. تحقیقات در مورد جامع‌التواریخ

### ۲-۱. توضیحاتی درباره کتاب

بر مبنای آنچه که در ابتدای جامع‌التواریخ آمده است، سلطان محمود غازان که به تاریخ نیاکان خود علاقه داشت به سال ۷۰۲ ه.ق. به وزیر بلندپایه خود، رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۶۴۵-۷۱۸ ه.ق.)، دستور داد که تاریخ اقوام ترک و مغول را بر اساس نوشته‌ها و مستندات آنی که به طور پراکنده در خزانه شاهی نگهداری می‌شود تدوین کند (رشیدالدین

فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۳۴-۳۵. بنابراین، خواجه رشیدالدین در نگارش این کتاب پرحجم منابع متفرقی داشته و چنان‌که قزوینی متذکر شده، بخشی از اطلاعات مندرج در این کتاب را «از مشاهدات و محسوسات خود در مدت طویل ملازمت پادشاهان مغول فراهم آورده و از افواه علما و حکما و منجمین و مورخین و اهل ادیان و ملل حاضر در دربار تلقی نموده است» (قزوینی، ۱۹۱۱: و). هنگامی که غازان خان به سال ۷۰۳ هجری درگذشت و برادر او اولجایتو بر سر قدرت آمد، رشیدالدین بخش قابل توجهی از کتاب را به پایان رسانیده بود. وی کتاب را به اولجایتو عرضه کرد و او هم دستور داد تا قسمت‌هایی که در زمان غازان خان نوشته شده به نام او باشد و علاوه بر آن، خود اولجایتو نیز از رشیدالدین خواست تا بخش‌هایی به کتاب اضافه کند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۸-۹). بنابراین، آنچه اکنون از *جامع التواریخ* بر جای مانده، مشتمل بر دو مجلد کلی است. مجلد اول در باب تاریخ مغول که به دلیلی که گفته شد به «تاریخ مبارک غازانی» معروف است و مجلد دوم که در زمان اولجایتو تدوین گشته و مشتمل بر تاریخ عام عالم است که از انبیا آغاز می‌گردد، تا به پیامبر اسلام می‌رسد و سپس تاریخ خلفا و خاندانهای حاکم بر ایران را تا زمان لشکرکشی مغول روایت می‌کند و همچنین در قسمتی جداگانه به بیان تاریخ دیگر قوم‌ها و ملت‌ها، همچون چینیان، هندیان، اسرائیلیان و فرنگان می‌پردازد.

از قرن نوزدهم تا کنون ابتدا شرقشناسان اروپایی، مانند کاترمر، بلوشه<sup>۱</sup>، برزین<sup>۲</sup>، کارل یان<sup>۳</sup>، و سپس محققان ترک و ایرانی اقدام به تصحیح، ترجمه و چاپ این اثر عظیم کرده‌اند.<sup>(۷)</sup> البته در قرن نوزدهم کارهای مستشرقان یادشده بیشتر بر مجلد نخست کتاب، یعنی تاریخ غازانی، متمرکز بود: سه قسمت اول آن را که عبارت است از «تاریخ قبایل ترک و مغول»، «تاریخ نیاکان چنگیز خان» و «تاریخ زندگی چنگیزخان از کودکی تا فرمانروایی» و تا حدودی صبغه اسطوره‌ای دارد، برزین، مستشرق روس، با حذف بخش‌هایی، در سال‌های ۱۸۶۱، ۱۸۶۸ و ۱۸۸۸ م. همراه با ترجمه روسی در سن‌پترزبورگ به چاپ رسانده (Blochet, 1910: 1)؛ قسمت بعدی تاریخ غازانی را، که ادامه وقایع یادشده را دنبال می‌کند و دربردارنده «تاریخ فرمانروایی فرزندان چنگیز خان در آسیای میانه و چین تا زمان تیمور اولجایتو جانشین قویلیای قآن» است، ادگار بلوشه در سال ۱۹۱۱ م. چاپ کرد؛ و قسمت آخر را، که به بیان «تاریخ ایلخانان مغول

1. Edgard Blochet
2. Ilya Nikolayevitch Berezine
3. Karl Jahn



در ایران عهد هولاکو» می‌پردازد، کاترمر پیش از همه این خاورشناسان، به سال ۱۸۳۶ م. همراه با ترجمه فرانسوی آن و مقدمه‌ای مبسوط و عالمانه منتشر کرده بود.

## ۲-۲. تحقیقات کاترمر

کاترمر، به جز معرفی تاریخ جهانگشا و مؤلف آن در مقاله‌ای که پیش از این درباره‌اش سخن گفتیم، ترجمه بخش کوتاهی از جامع‌التواریخ را به همراه مقدمه‌ای مفصل به چاپ رسانده است. ترجمه کاترمر مربوط به تاریخ هولاکو است از آغاز حرکت او از مغولستان به قصد فتح قلاع اسماعیلیه در سال ۶۵۱ ه.ق. تا درگذشت او در کنار رود جغاتو در آذربایجان به سال ۶۶۳ ه.ق.

کاترمر در مقدمه خویش بر این ترجمه در ۱۴۶ صفحه اطلاعات مبسوطی درباره سرگذشت رشیدالدین فضل‌الله همدانی و کتاب تاریخ او به دست می‌دهد. وی مقدمه مزبور را به دو بخش تقسیم کرده است: در بخش نخست، احوال رشیدالدین را به عنوان وزیر اعظم امپراتوری وسیع مغولان ایران بررسی کرده که در عهد سه سلطان ایلخانی (غازان، اولجایتو، ابوسعید) بالاترین مقام حکومتی را در اختیار داشت و در آخر کار با دسیسه وزیر بانفوذ دیگر سلطان ابوسعید، تاج‌الدین علیشاه گیلانی، به همراه پسر شانزده‌ساله‌اش به قتل رسید. به طور دقیق‌تر، مندرجات بخش نخست مقدمه کاترمر از این قرار است: تعیین نام، نسب، مولد و سال‌های حیات رشیدالدین طبق نقل مورخان و صاحبان تراجم و همچنین تطبیق آن با گفته‌های خود وی،<sup>(۸)</sup> چگونگی راه یافتنش به ملازمت و سپس وزارت سلاطین ایلخانی و در نهایت افول قدرت و سرانجام کار وی بر اساس آنچه که تاریخ‌نویسان نزدیک به دوره او در تواریخ خود بازتاب داده‌اند. مآخذ عمده کاترمر در نگارش شرح وقایع دوران رشیدالدین و جایگاه وی در دستگاه حکومت و روابطی که با امرا و شاهزادگان مغول و درباریان داشته از این قرار است: *تاریخ و صاف* و *وصاف الحضرة شیرازی*، *تاریخ گزیده مستوفی*، *روضه الصفای میرخواند*، *دستور الوزراء* و *حبیب‌السیر خواندمیر و تذکره الشعراء دولت‌شاه سمرقندی*.

کاترمر مسأله یهودی بودن خواجه رشیدالدین را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و جمع‌بندی او در نهایت به اینجا ختم شده که نه تنها شخص رشیدالدین بلکه پدرش و حتی جد او نیز یهودی نبوده‌اند، زیرا رشیدالدین در نوشته‌هایش از صفای باطن و در عین حال تعصب و پایبندی پدرش به دین اسلام و مشهور بودن وی به این صفت سخن گفته است و از این که پدرش سال‌ها با علما، مشایخ و متشرعین امت حشر و نشر داشته و از آنها معارف ذی‌قیمت کسب کرده است. کاترمر همچنین گفته است که حتی جد

پدری رشیدالدین، موفق‌الدوله همدانی نیز ممکن نبوده یهودی باشد، زیرا هنگامی که هولاکو قلعه الموت، پایگاه اصلی اسماعیلیان، را تسخیر کرد، سه نفر از بزرگان حاضر در الموت را، که به اجبار در آنجا سکنی گزیده بودند، رهانید و مورد عنایت خود قرار داد. این سه، که اولین آنها حکیم بلندپایه و دو نفر بعدی از اطباء ممتاز بودند، عبارت بودند از: نصیرالدین طوسی، رئیس‌الدوله و موفق‌الدوله همدانی، جد رشیدالدین فضل‌الله، و از آنجا که موفق‌الدوله در مدت اقامت در الموت یار، مصاحب و همراز خواجه نصیر بوده است، بعید است که یهودی بوده باشد. اما نیاکان قدیم‌تر رشیدالدین ممکن است یهودی بوده باشند (Quatremère, 1836: VI). داوری درباره رأی کاتمر و دلایلی که او مطرح می‌کند کاری دشوار است و بحث مفصل دیگری می‌طلبد، ولی به طور کلی می‌بایست قول اکثر مورخان را، که حدّ اقل به یهودی‌تبار بودن او اذعان دارند مد نظر قرار داد (رک. روشن، ۱۳۷۳: هفتاد و سه - هشتاد و چهار).

کاتمر در بخش دوم شخصیت رشیدالدین را به عنوان یک دانشمند و فردی جامع علوم مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. همچنین در این بخش، در خصوص ویژگی‌های کتاب جامع‌التواریخ، اطلاعاتی که از منابع دیگر به زبان‌های مختلف اخذ شده و همچنین نسخه‌های در دسترس کاتمر در آن زمان و ذیل جامع‌التواریخ و آثار دیگر رشیدالدین فضل‌الله بحث می‌شود. در متن اصلی نیز حواشی به قدری مفصل است که عموماً بخش اعظم هر صفحه را پاورقی‌هایی تشکیل می‌دهد که وی بیشتر درباره مسائل تاریخی و مباحث لغوی و صورت‌های مختلف کلمات به طرزی که در متون و مراجع دیگر آمده آورده است.

همچنین در ابتدای بخش دوم مقدمه، کاتمر مدعی شده است که رشیدالدین زبان‌های متعددی می‌دانسته که به او در گردآوری و نگارش تاریخ مغولان یاری کرده است. این زبان‌ها عبارتند از فارسی، عربی، مغولی، ترکی، عبری و احتمالاً چینی (Quatremère, 1836: LIX). فارسی‌دانی و عربی‌دانی او امری مسلم است، اما در مورد زبان مغولی و ترکی و چینی نمی‌توان به طور قطع به اظهار نظر پرداخت. باید یادآور شد که بنای استدلال کاتمر بر اطلاعاتی است که از منابع دیگر به زبان‌های مذکور وارد جامع‌التواریخ شده و او چنین فرض کرده است که رشیدالدین خود این مواد را از مأخذ اصلی ترجمه کرده است، در حالی که چنین فرضی واقع بینانه نیست، زیرا بسیار بعید می‌نماید که کتابی به این عظمت را وی به تنهایی تألیف کرده باشد و با توجه به مقام بالای

او در دستگاه و ارتباطی که با شخصیت‌های گوناگون داشته، گروهی را برای تدوین بخش‌های مختلف جامع‌التواریخ به کار گرفته است (رک. بخش بعدی مقاله).

اما به طور خاص، در مورد عبری دانستن خواجه رشیدالدین کاترمر دلایلی ذکر می‌کند که این فرض را موجه می‌سازد. از جمله به عبارات نامه‌ای استناد می‌جوید که رشیدالدین آن را به منظور احتجاج با یهودیان نوشته<sup>(۹)</sup> و در خلال آن، چند بار از تورات نقل قول کرده و می‌گوید این عبارات منقول از تورات را به عبری یا فارسی ترجمه خواهیم کرد تا فهم آن برای کسانی که زبان عبری نمی‌دانند آسان باشد. خواجه رشیدالدین همچنین طی نامه یادشده از کلمات عبری و اصطلاحات تورات استفاده کرده که از آشنایی او با این زبان حکایت می‌کند (Ibid., LX-LXI).

### ۲-۳. تحقیقات بلوشه

ادگار بلوشه<sup>(۱۰)</sup> (۱۸۷۰-۱۹۳۷ م.) از جمله ایران‌شناسان فرانسوی است که پژوهش‌های او پیرامون تاریخ مغول را می‌توان از حیث موضوع و ساختار دنباله تحقیقات خاورشناسان قرن نوزدهم، خصوصاً کاترمر، ارزیابی نمود. بلوشه مدرک تحصیلی خود را در رشته زبان عربی از مدرسه زبان‌های شرقی دریافت نمود و شغلش کتابداری و تهیه فهرست نسخه‌های خطی عربی، فارسی و ترکی کتابخانه ملی پاریس بود و چندین مجموعه فهرست از این گنجینه غنی تدوین کرده. همچنین در حوزه تاریخ، فرهنگ و عقاید اسلامی و ایرانی و زبان‌های باستانی ایران چندین کتاب و مقاله انتشار داد و در این باب (زبان‌های باستانی ایران) با جیمز دارمستتر<sup>۱</sup> همکاری داشت (Richard, 1989).

در زمینه مورد بحث ما، وی کمی پیش از انتشار بخش مربوط به تاریخ فرزندان چنگیز در آسیای میانه و چین، مسطور در جامع‌التواریخ (Blochet, 1911)، کتابی با نام درآمدی بر تاریخ مغول (Blochet, 1910) به طبع رسانید که حاوی تحقیقات و تتبعات مفصلی درباره جامع‌التواریخ، ترتیب و تقسیم‌بندی آن، مآخذ آن و همچنین مندرجات زبده‌التواریخ حافظ ابرو (ibid., 56-90) می‌باشد. بلوشه طی این کتاب کوشیده است تا برخی مسائلی را که کاترمر در مقدمه معروف خود بدان اشاره نموده شرح و بسط دهد. او همچنین تلاش کرده تا نکات و یافته‌های تازه‌ای به مطالب کاترمر بیفزاید؛ از جمله اهمیت پرداختن به مآخذ چینی جامع‌التواریخ در بخشی که مربوط به حکومت اعیان چنگیز، یعنی قوبیلای قاآن و فرزندان، در چین می‌شود (ibid., 4-5, 98-103)، یعنی

1. James Darmesteter

همان قسمتی که بلوشه موفق به چاپ آن شده است. خصوصاً در این زمینه شباهت قسمت مذکور در *جامع‌التواریخ* را با متنی تاریخی نشان می‌دهد به نام یوان‌سه<sup>۱</sup> که به زبان چینی نوشته شده است. چنان‌که او می‌گوید،

این دو تاریخ (*جامع‌التواریخ* و *یوان‌سه*) هر دو حوادث مشابهی را نقل کرده و نظم و سبک واحدی دارند، البته اگر تاریخ طوایف ترک را از آن مستثنا کنیم که مورد علاقه مورخان چینی نبوده است. از همین رو، تاریخی که در ایران نوشته شده وقایع سرزمین‌های غربی فتوحات مغولان را بازگو می‌کند و تاریخ چینی وقایع سرزمین‌های شرقی را روایت می‌نماید ( *ibid.*, 130).<sup>(۱۱)</sup>

اما بلوشه دست بر مسأله‌ای جنجال‌برانگیز گذاشته به طوری که برخی محققان ایرانی نظیر قزوینی، عباس اقبال آشتیانی و منوچهر مرتضوی بدان واکنش نشان داده و سعی کرده‌اند به طریقی به آن پاسخ دهند. این مسأله عبارت از آن بود که آیا به‌راستی شخص رشیدالدین فضل‌الله همدانی، مؤلف *جامع‌التواریخ* است. باید گفت که این تشکیک بنیادین بلوشه از آنجا نشأت گرفته که یکی از مورخان معاصر خواجه رشیدالدین به نام ابوالقاسم عبدالله کاشانی در کتاب *تاریخ اولجایتوی*<sup>(۱۲)</sup> خود، که به نوعی ادامه *جامع‌التواریخ* است و برای شناخت دوره سلطنت اولجایتو یکی از منابع معدود و اصلی محسوب می‌شود، چنین ادعا کرده است:

خواجه رشیدالدین کتاب *جامع‌التواریخ*، که تألیف و تصنیف این بیچاره بود، به دست جهودان مردود بر رأی پادشاه عرضه کرد و جایزه آن پنجاه تومان مال از املاک و دیه و ضیاع بستد و هر سال از مستدرکات و ربوع ارتفاعات آنجا بیست تومان نقد عفوفاً صفوفاً به وی می‌رسد و با وجود وعده تنصیف، یک درم به مؤلف و مصنف آن نداد، که سعی بلیغ و جهد بحیج [کذا] نموده بود و به سال‌ها جمع کرده؛ بیت: رنج من بردم ولی مخدوم من / آن به نام خویشتن بر دارکرد، و فراوان نواخت و سیورغامشی دریافت.<sup>(۱۳)</sup>

بلوشه با صحنه گذاشتن بر ادعای کاشانی، از جنبه‌های گوناگون در صدد جانبداری از وی برآمده است. از نظرگاه او دلیل اصلی صدق گفتار کاشانی آن است که خواجه رشیدالدین به علت اشتغال تمام‌وقت به امور حکومتی و تصدّی وزارت، عملاً نمی‌توانسته مؤلف چنین تاریخ عظیمی در مدتی کمتر از سه سال باشد (*Ibid.*, 128-130). علامه قزوینی، در حواشی که بر همین کتاب بلوشه نگاشته است، مدعای کاشانی را بی‌اساس، واهی و ناشی از فرصت‌طلبی او از اوضاع و احوالی می‌داند که بعد از قتل رشیدالدین به وجود آمده بوده، به این معنا که در این میان، افرادی سعی در تصرف مایملک این وزیر

2. Youen-ssé

مغضوب داشته‌اند و هر کدام به نحوی بر او اتهاماتی وارد می‌ساخته‌اند (قزوینی، ۱۳۳۹: ۲۹۷). عباس اقبال نیز با کذب خواندن نسبت انتقال کاشانی تا جایی پیش رفته که معتقد است وی تاریخ *اولجایتوی* خود را که به امر رشیدالدین تألیف کرده بود می‌بایست در *جامع‌التواریخ* بگنجانند، حال آن که از این کار سر باز زده است (اقبال، ۱۳۳۹: ۱۵۳-۱۶۰). اما منوچهر مرتضوی مقاله مفصلی به این موضوع اختصاص داده است و طی آن به طور دقیق و مشعب به تحلیل دفاعیه بلوشه از کاشانی پرداخته و در نهایت ابطال آن را نمایان ساخته است. چکیده آنچه مرتضوی به منظور برائت ساحت خواجه رشیدالدین از این اتهام طرح کرده این است که وی گروه کثیری از اهل اطلاع و تاریخ‌دانان و پیران مغول و مترجمان از السنه چینی، ترکی و مغولی را به کار گرفته و این گروه تحت هدایت و نظارت او تنظیم مطالب، انتخاب مواد و تلفیق اطلاعات را به عهده داشته‌اند و بدین شکل افتخار تألیف و تصنیف این تاریخ کبیر نصیب او می‌شود و ابوالقاسم کاشانی، که آن هم پس از قتل خواجه رشیدالدین مدعی تألیف *جامع‌التواریخ* است، نظیر ده‌ها معاون و نویسنده دیگر عضو هیأت نویسندگان و مهره‌ای در عرصه شطرنج تاریخ‌نویسی رشیدالدین بوده است (مرتضوی، ۱۳۴۰: ۸۵-۹۰).

آنچه بخصوص این موضع را تقویت می‌کند شهادتی است که یکی از شعرای معاصر خواجه رشیدالدین داده است. او شمس‌الدین کاشانی یا شمس کاشی و مانند ابوالقاسم عبدالله اهل کاشان است که با سروده خود *شهنامه چنگیزی* یا تاریخ مغول منظوم در تاریخ ادبیات شناخته می‌شود. او در ابتدای کتابش، پس از ستایش خواجه، ابیاتی می‌گوید در باب استقبال غازان خان از این که شاعری تاریخ شاهان مغول را به نظم درآورد. سپس می‌گوید که به همین منظور ابتدا می‌بایست که این تاریخ به نثر گردآوری شود. شمس کاشی در ادامه سخن به کار خواجه رشیدالدین در استفاده از علمای دیگر (ترک و مغول) برای تدوین *جامع‌التواریخ* چنین اشاره می‌کند:

همه بستد و کرد فکر اندران	بپیوست با گفته دیگران
ز بیدار و داننده ترکان پیر	ز تاریخ‌دان مردم یادگیر
بپرسید یکسر سخن‌ها به اصل	ز هر جا بدست آمدش فصل فصل
به نزدیک هر میر و هر مهتری	ز ترکان در این باب بد دفتری
از ایشان همه بستد و نقل کرد	ورا رهنمایی در این عقل کرد
نویسنده ترکی و پارسی	همانا که بودند دو بار سی <sup>(۱۴)</sup>

از این ابیات برمی‌آید که اعضای گروه تدوین *جامع‌التواریخ* مشتمل بوده‌اند بر شصت نفر (دو بار سی) از مترجمان و نویسندگان ترکی و فارسی که احتمالاً ابوالقاسم عبدالله کاشانی نیز یکی از آنان بوده است و البته تألیف چنین اثر عظیمی با به‌کارگیری این گروه تنها در سایهٔ اختیارات و امکانات وسیع شخصیتی همچون رشیدالدین وزیر متصور است نه نویسنده‌ای به لحاظ موقعیت درباری عادی همچون ابوالقاسم کاشانی. بنابراین می‌بینیم که طبق شهادت همشهریش ادعای او ظاهراً مردود است. لیکن به عقیده نگارندهٔ این سطور، نمی‌توان از نظر دور داشت که شاید جایگاه ابوالقاسم کاشانی، به دلیل تبحر وی در نویسندگی، بالاتر از دیگران بوده و وی نقش مؤثرتری از بقیه در تدوین و تلفیق اطلاعات تاریخی داشته است و از همین رو توقع داشته که بیشتر مورد توجه و نواخت خواجه قرار بگیرد و احتمالاً نگرفته است. از طرف دیگر، دقیقاً بر ما معلوم نیست که رشیدالدین چه مقدار در نگارش این اثر سهم داشته و کدام قسمت‌ها را شخصاً خود تألیف کرده است. به گفتهٔ محمد روشن، «برای مثال، نثر تمامی تاریخ مبارک *غازانی* همانند باقی نوشته‌های برجامانده از وی نظیر *مقدمهٔ وقف‌نامهٔ ربع رشیدی* و *مقدمهٔ طب‌اهل‌ختا* یا *تنکسوق‌نامه* است و احتمال قوی نوشته یا تقریر خود خواجه رشیدالدین است» (روشن، ۱۳۷۳: هشتاد و سه).

اما بلوشه توجیه دیگری در دفاع از ادعای کاشانی آورده است که آن هم بی‌پایه به نظر می‌رسد، ولی مرتضوی در رد آن مطلبی ذکر نکرده است. بلوشه نظر ما را به یک دستنویس معطوف می‌کند که مؤلف آن نیز ابوالقاسم کاشانی است.<sup>(۱۵)</sup> موضوع این دستنویس، که نام آن به حدس بلوشه احتمالاً *زبدهٔ التواریخ* است (Blochet, 1910: 148) و نباید آن را با ذیل حافظ ابرو بر *جامع‌التواریخ* به همین نام اشتباه گرفت، متمرکز است بر تاریخ ایران از زمان آدم تا سال ۷۰۰ ه.ق. بلوشه قسمت‌هایی از *جامع‌التواریخ* را، که شامل تاریخ قدیم ایران و تاریخ پیامبران می‌شود، از روی نسخهٔ موزهٔ بریتانیا<sup>(۱۶)</sup> با نظیر آن در *زبدهٔ التواریخ* مقایسه کرده و به این نتیجه رسیده که جملات آن کاملاً شبیه به یکدیگر و ترتیب مطالب و سبک و اسلوب آنها یکسان است و بنابراین رشیدالدین کاری نکرده جز این که از کتاب ابوالقاسم کاشانی نسخه برداشته و فقط به تغییر بعضی اصطلاحات و عبارات و حذف برخی قسمت‌ها، آن هم به طرز ناشیانه، اکتفا نموده است (Ibid, 144-145).

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید و نکته‌ای که عجیب به نظر می‌رسد این است که چگونه بلوشه حکم می‌کند که رشیدالدین از روی نوشته کاشانی استنساخ نموده و نه بر عکس، حال آن که عکس آن بیشتر قابل باور است، زیرا شماری از کتاب‌هایی که پس از جامع‌التواریخ نوشته شده‌اند، نظیر تاریخ بناکتی (تألیف در ۷۱۷ ه.ق.) و تاریخ گزیده مستوفی (تألیف در ۷۳۰ ه.ق.)، مطالب جامع‌التواریخ را خلاصه کرده و ساختار و اطلاعات خود را در بعضی قسمت‌ها از آن وام گرفته‌اند. بنابراین، کاشانی نیز محتمل است که به راه آنها رفته باشد. یکی از محققان معاصر بر رونویسی مؤلف زبده‌التواریخ از جامع‌التواریخ در بخش اسماعیلیان و نزاریان صحه گذاشته و چنین گفته است:

او [کاشانی] برخی یا تمام منابعی را که برای تدوین جامع‌التواریخ فراهم شده بود در دسترس داشته و بخش اسماعیلیان و نزاریان جامع‌التواریخ را با اندک تغییری و با افزودن ترجمه جمله‌هایی چند از تاریخ‌الکامل ابن اثیر و فصل‌هایی از سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی، آن هم پرغلط و درهم و برهم، با نام زبده‌التواریخ به خویشان منسوب داشت. در حقیقت زبده‌التواریخ متن دگرگون‌شده بخش اسماعیلیان و نزاریان جامع‌التواریخ است، با لفاظی و قلم-اندازی و آوردن مترادف‌های بی‌مورد ... (موسوی، ۱۳۶۶: ۳۰).

### نتیجه

آنچه طی مقاله حاضر درباره‌اش سخن رفت نمونه‌ای است از سبک و سیاق پژوهش‌هایی که غربیان در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی پیرامون کتاب‌های تاریخی نوشته‌شده در مشرق‌زمین به انجام رسانیده‌اند. در این نوشتار محوریت با تحقیقات فرانسویان در زمینه تاریخ مغول بود. بر همین منوال، می‌توان در مقیاسی وسیع‌تر تحقیقاتی را که سایر خاورشناسان غربی در حوزه تاریخ اسلام و ایران با همین اسلوب منتشر نموده‌اند مورد نقد و بررسی قرار داد و آن موارد را در کنار دیگر پژوهش‌های صورت‌گرفته در قرن بیستم و سال‌های اخیر گذاشت تا تصویر روشن‌تری از شیوه‌ها و رویکردهای تاریخ‌پژوهان غربی طی این دو قرن به دست آید، نقاط قوت و ضعفشان آشکار شود و مهمتر از همه، شیوه‌های مناسب آنان در تحلیل متون تاریخی به کار بسته شود. طی سال‌ها و دهه‌های اخیر در فرانسه پژوهشگرانی با دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به قرن نوزدهم به سراغ تاریخ ایران دوره اسلامی رفته‌اند و در این حوزه آثار قابل توجهی در قالب کتاب، مقاله و سخنرانی از خود به جای گذاشته‌اند. از جمله باید از ژان اوبن<sup>۱</sup> (۱۹۲۷-۱۹۸۸ م.) و سپس خانم دُنیز اِگل<sup>۱</sup> یاد کرد که موضوع بسیاری از

1. Jean Aubin

تحقیقات خود را به تاریخ ایران عهد مغول و استحاله دینی، فرهنگی و اجتماعی مغولان در این سرزمین اختصاص داده‌اند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. دو نامه طومار شکل به زبان مغولی در کتابخانه ملی پاریس موجود است که از طرف ارغون و اولجایتو، ایلخانان حاکم بر ایران، به فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه معروف به فیلیپ لوبل (Philippe le Bel) فرستاده شده است. نامه ارغون به تاریخ ۱۲۸۹ م. پاسخ مثبتی است به پیشنهاد پادشاه فرانسه به ایلخان مینی بر اینکه اگر امیر ارغون بخواهد علیه ممالیک مصر و شام، یعنی دشمن مشترکشان، وارد جنگ شود، پادشاه سپاهی را به کمک او بفرستد. نامه دوم را در سال ۱۳۰۵ م. اولجایتو، فرزند ارغون، به منظور تحکیم و پایبندی به عهود قبلی به فیلیپ لوبل ارسال کرده است (Mostaert, Woodman Cleaves, 1962).

۲. از جمله سفرنامه گیوم دو روبروک فرستاده سن لویی پادشاه فرانسه به قلمرو مغولان؛ رک. Guillaume de Rubrouck, 1985. همچنین رک. مقاله ژاک پاپیو (Pavio, 1997) با عنوان «بازرگانان ایتالیایی در ایران دوره مغول» در مجموعه مقالات/ایران در برابر استیلای مغول که به اهتمام دنیز اگل فراهم آمده است.

۳. برای آگاهی از احوال و خدمات فرهنگی گسترده وی خصوصاً در حوزه ایران‌شناسی، رک. مقاله طهورت ساجدی (Sadjedi, 2014)

۴. با مشخصات Supp. pers. 1556.

۵. با مشخصات Ancien Fonds pers. 61.

۶. برای اطلاع درباره نسخه‌های ذیل جهانگشا از خواجه نصیرالدین طوسی، رک. مقدمه قزوینی بر ذیل که در جلد سوم تاریخ جهانگشا آمده است (قزوینی، ۱۹۳۷: ۲۷۹).

۷. برای اطلاع از چاپ‌های بخش‌های مختلف جامع التواریخ از گذشته تا کنون در اروپا و ایران، رک. روشن، ۱۳۷۳: شصت و چهار-شصت و شش.

۸. مقصود آن قسم از تألیفات خواجه رشید است که دستنویس آن تحت عنوان «المجموعه الرشیدیة»، که بسیار نفیس و بی‌نظیر است، به شماره 2324 (در زمان کاتمر به شماره 356) ذیل نسخ خطی عربی در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود. این مجموعه شامل چهار رساله است که محتوای آن عمدتاً به مباحث دینی و کلامی اختصاص دارد. عناوین آن: التوضیحات، مفتاح التفاسیر، السلطانیة، لطائف الحقائق. این تألیفات غیر از مکاتبات و نامه‌های خواجه رشیدالدین است.

۹. این مطلب در ورق ۱۱۱ و ۱۱۲ «المجموعه الرشیدیة»، که در پی‌نوشت بالا ذکر آن رفت، آمده است.  
۱۰. قزوینی مقاله‌ای در شرح حال بلوشه منتشر نموده است (قزوینی، ۱۳۲۵) و طی آن از معاشرت و مصاحبت خود با او در مدت اقامتش در پاریس حکایت کرده است.

۱۱. پل پلیو (Paul Pelliot)، متخصص زبان‌های شرق آسیا، نیمی از این متن تاریخی (فصل یکم تا ششم) را با عنوان «تاریخ سری مغولان» به فرانسه برگردانده است (Pelliot, 1949). شیرین بیانی برگردان پل پلیو را از فرانسه به فارسی ترجمه کرده (بیانی، ۱۳۵۰) و همچنین مقاله‌ای به فرانسه در خصوص اقتباس جامع التواریخ از این منبع مغولی تألیف نموده است (Bayani, 1976). بعداً متن مغولی تاریخ سری به طور کامل به همت این (Marie-Dominique Even) و پوپ (Rodica Popp) به فرانسه ترجمه شد و همراه یادداشت‌ها و توضیحات مفید مترجمان توأم با مقدمه آمایون (Roberte Hamayon)، استاد تاریخ و فرهنگ مغول، به چاپ



- رسید (Even-Popp, 1994). بیانی به‌تازگی ترجمه‌اش را بر اساس برگردان اخیر تکمیل نموده است (بیانی، ۱۳۹۷).
۱۲. این کتاب به اهتمام مهین همبلی همراه با مقدمه و فهرس منتشر شده است (کاشانی، ۱۳۸۴).
۱۳. نسخه مورد استناد بلوشه از *تاریخ اولجایتو* محفوظ در کتابخانه ملی پاریس است با این مشخصات: Suppl. pers. 1419, این مطلب در ورق 37۷ آمده است.
۱۴. استنادی که مرتضوی به تاریخ مغول منظوم اثر شمس‌الدین کاشانی کرده بر اساس دستنویس شماره 1443 کتابخانه ملی پاریس است.
۱۵. این نسخه به شماره 368 در کتابخانه دانشگاه برلین آلمان نگهداری می‌شود.
۱۶. با مشخصات Add. 7628.

### منابع

- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۳۹، «عرائس الجواهر و نفایس الاطایب»، فرهنگ *ایران* زمین، ج ۸، ۱۵۳-۱۶۰.
- براون، ادوارد، ۱۹۱۰، پیشگفتار بر *تاریخ گزیده*، به سعی و اهتمام همو، لندن، اوقاف گیب.
- بیانی، شیرین، ۱۳۵۰، *تاریخ سّری مغولان*، تهران، دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۷، *تاریخ سّری مغولان*، تهران، دانشگاه تهران.
- رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳، *جامع‌التواریخ*، به تصحیح و تحشیۀ محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۱، تهران، البرز.
- روشن، محمد، ۱۳۷۳، مقدمه بر *جامع‌التواریخ*، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۱، تهران، البرز.
- قزوینی، محمد، ۱۹۱۱، مقدمه بر *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح همو، ج ۱، لیدن، بریل.
- \_\_\_\_\_، ۱۹۳۷، مقدمه بر *ذیل جهانگشا* از خواجه نصیر طوسی، در *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح همو، ج ۳، لیدن، بریل.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۲۵، «ادگار بلوشه»، *مجله یادگار*، س دوم، ش ۱۰، ۱۰-۱۹.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۳۹، «حواشی بر کتاب ادگار بلوشه»، به کوشش منوچهر مرتضوی، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، س دوازدهم، ش سوم، ۲۸۸-۳۰۰.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله، ۱۳۸۴، *تاریخ اولجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران، علمی و فرهنگی.
- مرتضوی، منوچهر، ۱۳۴۰، «جامع‌التواریخ و مؤلف واقعی آن»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، س سیزدهم، ش ۵۷، ۳۱-۹۲؛ ش ۵۹، ۳۱۱-۳۵۰؛ ش ۶۰، ۵۱۶-۵۲۶.
- موسوی، مصطفی و فرهاد دفتری، ۱۳۶۶، «دو نقد بر کتاب *زیده‌التواریخ*»، *نشر دانش*، ش ۴۴، ۲۸-۳۵.
- Bayani, C., 1976, "L'histoire secrète des mongols, une des sources du *Jâme-at Tawarikh* du Rachid ad-din," *Acta Orientalia* XXXVII, 201-212.
- Bloch, E., 1910, *Introduction à l'histoire des mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din*, E. J. W. Gibb Memorial Series, Vol.12, Leyden, Brill.

- , 1911, *Djami El-Tévarikh par Fadl Allah Rashid ed-Din. Tarikhi Moubarek-i Ghazani. Histoire des Mongols*, Tome II, E. J. W. Gibb Memorial Series, Vol. 18, Leyden, Brill.
- Defrémery, C., 1853, *Histoire des khans mongols du Turkistan et de la Transoxiane extraite du Habib Essiier de Khondémir*, traduite du persan et accompagnée de notes, Paris, Imprimerie impériale.
- , 1855, “Nouvelles recherches sur les ismaéliens ou bathiniens de Syrie, plus connus sous le nom d’assassins,” *Journal Asiatique*, 5 série, 5, 5-76.
- , 1856, “Essai sur l’histoire des ismaéliens ou batiniens de la Perse, plus connus sous le nom d’assassins,” *Journal Asiatique*, septembre octobre, 353-387.
- Even, M. D. and R. Popp, 1949, *Histoire secrète des Mongol, Chronique mongole du XIII<sup>e</sup> siècle*, traduction du mongol, introduction et notes, Préface de Roberte N. Hamayon, Paris, Gallimard.
- Guillaume de Rubrouck, 1985, *Voyage dans l’empire mongol*, Traduction et commentaire par Claude-Claire et René Kappler, Paris, Payot.
- Messaoudi, A., 2012, *Dictionnaire des orientalistes de langue française*, Paris.
- Mostaert, A. and F. Woodman Cleaves, 1962, *Les lettres de 1289 et 1305 des ilkhans Argun et Öljeitü à Philippe le Bel*, Harvard University Press.
- Paviot, J., 1997, “Les marchands italiens dans l’Iran mongol,” in *L’Iran face à la domination mongole*, Etudes réunies et présentées par Denise Aigle, Téhéran, Institut Français de Recherche en Iran, Bibliothèque iranienne.
- Pelliot, P., 1949, *Histoire secrète des Mongols*, restitution du texte mongol et traduction française des chapitres I à VI, Paris, Adrien- Maisonneuve.
- Quatremère, E., 1809, “Mémoire historique sur la vie et les ouvrages d’Alaed-din Ata-melik djouainy,” *Fundgruben des Orients / Mines de l’orient*, 220-234.
- , 1836, *Histoire des mongols de la Perse*, texte persan, publié, traduit en français, accompagné de notes et d’un mémoire sur la vie et des ouvrages de l’auteur Rachid al-Din, Paris, Imprimerie royale.
- Richard, F., 1989, “ Blochet (Gabriel Joseph) Edgard,” *Encyclopedia Iranica*, Vol. IV, Fasc. 3, 313-314.
- Richard, F., 1994, “Defrémery, Charles-François,” *Encyclopedia Iranica*, Vol. VII, Fasc. 2, 203-204.
- Sadjedi, T., 2014, “La place d’Etienne-Marc Quatremère dans l’Iranologie française du XIX<sup>e</sup> siècle,” *La Poétique: Université Azad Islamique, Unité des Sciences et de la Recherche de Téhéran*, 1<sup>ère</sup> année, n° 4, 23-32.